

## ۵۰ سال از کشته شدن احمد کسروی گذشت

فرهاد مهران

روز دوشنبه بیستم اسفندماه ۱۳۲۴ گروهی مسلمان متعصب، احمدکسروی و منشی‌اش، سیدمحمدتقی حدادپور، را در شعبه ۷ دادرسی تهران با کارد و هفت‌تیر کشتند.

در آن روز بلیغ، بازپرس شعبه هفت دادرسی تهران، کسروی را برای بازپرسی نهایی فراخوانده بود تا به شکایت‌هایی که شماری از بلندپایگان دولت و گروه‌هایی از ملایان و بازاریان از وی کرده بودند، رسیدگی کند. روزنامه "ایران ما" به تاریخ ۳۰ اسفند ۱۳۲۴، شرح مختصری از داستان تشکیل پرونده بر ضد کسروی، همراه با فهرستی از شاکیان و نکاتی درباره مضمون شکایت آنان چاپ کرده که در زیر می‌آوریم:

در ۲۹ اسفند ۱۳۲۳ یعنی درست یک‌سال پیش از کشته شدن کسروی، دکتر صدیق، وزیر فرهنگ وقت، با استناد به ماده ۲ قانون مصوب ۱۳۰۱، از وزارت دادگستری تقاضای بازخواست و پیگرد کسروی را به علت نشر کتاب‌های خلاف قانون می‌کند.

در ۱۴ خرداد ۱۳۲۴، سیدمحمدصادق طباطبایی، رییس مجلس، نامه‌ای به وزارت دادگستری می‌نویسد و در آن یادآور می‌شود که کسروی به دین اسلام اهانت کرده و از همین رو درخواست پیگرد کسروی را از آن وزارت می‌کند. در همین هنگام، رییس دبیرخانه مجلس نیز با استناد به شکایت بازاریان و با اشاره به کتاب‌های کسروی زیر عنوان یکم آذر و یکم

دی، شکایت نامه‌ای به وزارت دادگستری می‌فرستد.

چندی پس از آن، نامه‌ی بالابلندی با چندین امضاء و به عنوان حاج‌سیدنصرالله تقوی، رییس دیوان کشور، می‌رسد که در آن امضاءکنندگان تقاضای پیگرد کسروی را کرده بودند. این نامه با ضمائم به وزارت دادگستری فرستاده می‌شود.

چند روز بعد، سیدمحمدصادق طباطبایی، رییس مجلس، نامه‌ی دیگری به خط خود به وزارت دادگستری می‌نویسد و یادآور می‌شود که با تعقیب کسروی باید سر و صدای شاکیان را خاموش کرد و جلو پیامدهای بدفرجام آن را گرفت.

در ۲۳ خرداد ۱۳۲۴ صدرالاشراف، نخست‌وزیر وقت، نامه‌ای به وزارت دادگستری می‌نویسد و در آن بر لزوم تعقیب کسروی پافشاری می‌کند.

در ۱۶ تیرماه ۱۳۲۴ سرتیب شعری، فرماندار نظامی تهران، نامه‌ای به شهربانی می‌نویسد و گوشزد می‌کند که "روزنامه‌ی پرچم" به مدیریت کسروی چون مقاله‌هایی به ضد دین اسلام چاپ کرده باید توقیف شود.

در ۶ شهریور ۱۳۲۴ دکتر خوشبین از طرف وزیر دادگستری با استناد به نامه‌های تنی چند از ملایان و بازاریان درخواست می‌کند که بازخواست و پیگرد کسروی هرچه زودتر انجام گیرد و گزارش آن به مقام وزارت داده شود.

در این مدت، دادسرای نظامی پرونده‌ای را که بر ضد کسروی تشکیل داده بود به وزارت دادگستری بازمی‌سپارد و آن وزارت نیز پرونده را به دادگاه شیخ، نزد لاریجانی می‌فرستد و او مجرم بودن کسروی را با توجه به محتوای ۱۳ جلد از کتاب‌هایش تأیید می‌کند.

در این تاریخ، نامه‌ی تهدیدآمیزی با چندین امضاء به عنوان حاج‌سیدنصرالله تقوی، رییس دیوان کشور مبنی بر لزوم تعقیب کسروی به وزارت دادگستری فرستاده می‌شود.

پس از آنکه پرونده از شعبه‌های دیگر به شعبه‌ی ۷ بازپرسی دادسرای

تهران فرستاده می‌شود، بلیغ که مسئولیت رسیدگی به آن را عهده‌دار شده بود در تاریخ ۹ آبان ۱۳۲۴ از دادگاه شرع درخواست می‌کند که ۱۳ جلد کتاب مورد اتهام را به بازپرسی بفرستد و ذیل مطالب علامت بگذارد تا بازپرس به استناد آنها تحقیقات خود را آغاز کند.

در این هنگام، سرتیپ ضرابی، رییس شهربانی، نامه‌ای به وزارت دادگستری می‌نویسد و در آن یادآور می‌شود که کسروی دست به کارهایی زده که مایهٔ رنجش و خشم بازاریان شده و آنان قصد اجتماع و اعتصاب عمومی دارند. از این‌رو درخواست رسیدگی فوری به پروندهٔ متهم و تعقیب بی‌درنگ او را از دادگستری می‌کند. (۱)

بدینسان زمامداران بلندپایهٔ کشور و سرکردگان دستگاه حکومتی امروز ایران دست در دست ملایان و بازاریان متعصب می‌کوشند تا یکی از روشن‌بین‌ترین و بی‌باک‌ترین فرزندان روزگار را که دلیری کرده بود و زبان به انتقاد از باورهای باطل و خرافی مردم گشوده بود، به زانو درآورند. یک بار دیگر نگاهی به فهرست شاکیان بیندازیم: از نخست‌وزیر کشور تا رییس مجلس، از وزیر فرهنگ تا رییس شهربانی و فرماندار نظامی تهران، از رییس دیوان کشور تا وزیر دادگستری، همه خواهان بازخواست و پیگرد کسروی‌اند. کسروی چه کرده بود که زمامداران بلندپایهٔ کشور اینچنین به تکاپو بیفتند و در خاموش کردن صدای او گوی سبقت از یکدیگر برمایند؟ کسروی چه کرده بود که مسئولان دستگاه‌های اجرایی، قانونگذاری، قضایی و فرهنگی کشور اینچنین برآشوبند و عرصه را چنان بر او تنگ کنند که سرانجام در تنگنای بی‌پناهی به دست آدمکشان متعصب کشته شود؟ کسروی چه کرده بود که متولیان دین چنان به خشم بیایند که خونس را مباح بدانند و فتوای قتلش را از نجف صادر کنند؟

---

۱- پروندهٔ قتل کسروی چگونه تشکیل شد؟ ایران‌ما، ۳۰ اسفند ۱۳۲۴، به نقل از: قتل کسروی (چندسند)، ناصرپاکدامن، گاهنامهٔ چشم‌انداز، شماره ۱۶ بهار ۱۳۷۵، ص ۱۲۲. (در اینجا لازم می‌دانیم از آقای ناصرپاکدامن به سبب انتشار اسناد مربوط به قتل کسروی سپاسگزاری کنیم.)

بی‌گمان، این نخستین بار نبود که برضد کسروی پرونده‌سازی می‌شد. اما این بار از همان آغاز پیدا بود که پرونده‌سازان قصد نابود کردن او را دارند و شگفت آنکه ماشین پرونده‌سازی بر ضد کسروی، همچنانکه می‌بینیم، اگر چه یکسال پیش از کشته شدنش بکار افتاده بود، زمانی شتاب می‌گیرد که او از سوء‌قصد ۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ جان بدر می‌برد. برای آنکه بدانیم آن سوء‌قصد نافرجام در چه وضعیت هولناک و در عین حال غم‌انگیز انجام می‌گیرد به گزارشی که روزنامه رهبر به تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۴ از جریان واقعه بدست داده نگاهی می‌اندازیم:

ساعت ۹ صبح روز ۸ اردیبهشت ۱۳۲۴، هنگامی که احمدکسروی، مدیر روزنامه پرچم، از خانه خود به طرف ایستگاه اتوبوس، واقع در چهارراه حشمت‌الدوله می‌رفته، صد قدم به چهارراه مانده از پشت سر دو گلوله به طرف او شلیک می‌شود. یک نفر به نام سیدمجتبی نواب‌صفوی، با تپانچه کسروی را مورد حمله قرار می‌دهد، همراهان کسروی به طرف سید مزبور پریده، تپانچه را ازدستش بیرون می‌آورند؛ ناگهان یک نفر دیگر از جلو تپانچه به دست حمله می‌کند ولی خوشبختانه تیر او در نمی‌رود. در این میان اشرار شروع به های‌وهوی و فریادهایی بر ضد کسروی می‌کنند. کسروی که سنگی هم به سرش خورده بود و خون از آن روان بوده به پشت کوچه می‌پیچد که خود را به منزل برساند. اشرار های‌وهوی‌کنان او را دنبال می‌کنند. ناگهان پاسبانی از پشت سر می‌رسد و به جای آنکه ضاربین را دستگیر و جمعیت اشرار را متفرق کند، کسروی را بعنوان اینکه باید به کلانتری برویم با زور باز می‌گرداند. هنگامی که پاسبان دست او را گرفته بود ناگهان نواب‌صفوی می‌رسد و با چاقوی بلندی که در دست داشته ضربت‌های پی‌پی به سر و صورت و دست‌های کسروی وارد می‌آورد. در اینجا پاسبان نه تنها جلو چاقوکش را نمی‌گیرد، بلکه جداً از او پشتیبانی می‌کند.

کسروی با زحمت زیاد خود را به درشکه می‌رساند و با همراهان خود و دو نفر ضارب سوار درشکه می‌شود. مردم جمع شده، های‌وهوی

می‌کنند. ضاربین در درشکه نیز به کسروی آزار می‌رسانند. درشکه‌چی فرار می‌کند، یک نفر دیگر پشت درشکه می‌رود ولی اسب، درشکه را برمی‌دارد...

هنگامی که غائله ابعاد بزرگتری بخود می‌گیرد ناگهان یک افسر شهربانی و یک افسر ژاندارمری از راه می‌رسند و احمدکسروی و همراهانش را سوار اتومبیل می‌کنند و او را در حالی که از جای گلوله‌ها خون از تنش بیرون می‌ریخته و سر و صورتش نیز زخمی بوده به کلانتری می‌برند. در کلانتری در اثر گزارش نادرست پاسبان، قضیه را وارونه می‌گیرند و می‌خواهند از کسروی بازجویی کنند، ولی چون خونریزی ادامه داشته و به سبب اصرار کسروی برای رفتن به بیمارستان، سرانجام به بهداری شهربانی می‌رسانندش و در آنجا زخمش را پانسمان می‌کنند و به بیمارستان نجمیه می‌برند.

روزنامه رهبر در پایان گزارش خود به دو نکته مهم اشاره می‌کند. یکی بی‌پروایی و نترسی ضاربین و ماجراجویان همدستشان که معلوم بوده از مقاماتی پشتگرمی داشته‌اند و دیگری کمک‌های آشکار مأمور شهربانی و تشویق ضاربین به وارد آوردن ضربت‌های بیشتر (۲).

روزنامه اطلاعات نیز در تاریخ ۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ یعنی عصر روزی که به جان کسروی سوءقصد می‌شود، گزارش کوتاهی از جریان واقعه به دست می‌دهد:

"ساعت ۹ صبح امروز هنگامی که آقای کسروی، وکیل دادگستری و مدیر روزنامه پرچم، از منزل به قصد اداره حرکت می‌کند، سر چهارراه حشمت‌الدوله شخصی از پشت سر به او حمله نموده و دو تیر با تپانچه بطرف او رها می‌کند. گلوله به زیر قلب اصابت نموده و از جلو خارج می‌شود. در همین موقع چند نفر نیز با چاقو به آقای کسروی حمله کرده و چند ضربت به سر و صورت او وارد می‌کنند (... بطوری که می‌گویند رها

۲- کسروی، مدیر پرچم، را با تیر و چاقو و سنگ می‌زنند، روزنامه رهبر، ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۴، پیشین، ص ۱۱۶.

کننده گلوله جوانی به نام نواب صفوی بوده که به اتفاق دو نفر از همدستانش دستگیر شده و اکنون هر سه نفر در شهربانی توقیف می‌باشند." (۳)

روز دوم بستری شدن کسروی در بیمارستان، سرتیپ ضرابی، رییس کل شهربانی کشور، که چندی پیش درخواست پیگرد کسروی را از دادگستری کرده بود، به عیادت او می‌رود و ضمن دلجویی از کسروی می‌گوید که گزارش داده شده از ماجرا بسیار ناقص و مبهم بوده و اینک خود او پرونده را زیر نظر گرفته است. کسروی در نامه‌ای که از بیمارستان نجمیه به نشانه قدردانی از همدردی‌ها و دلسوزی‌های همکاران روزنامه رهبر به اداره این روزنامه فرستاده، ضمن اشاره به این ملاقات اظهار امیدواری کرده است که دادستان فرماندار نظامی نیز به همین شیوه رفتار کند. (۴)

اما روزنامه اطلاعات به تاریخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴ گزارش وارونه و تحریف شده شهربانی را درباره سوءقصد به چاپ می‌رساند که نشان می‌دهد دستگاه شهربانی به جای ادای وظیفه قانونی خود می‌خواهد قضیه را لوٹ کند. گزارشگر شهربانی نه تنها از سوءقصد به جان کسروی سخنی بمیان نمی‌آورد، بلکه قضیه را بصورت نزاع و زدو خورد میان احمدکسروی و سیدمجتبی نواب صفوی جلوه می‌دهد و می‌نویسد که کسروی به اتفاق دو تن از کارمندان روزنامه پرچم به نام‌های احسان‌الله آزادی و حسین یزدانیان، هنگام عبور از خیابان سی‌متری به سیدمجتبی نواب صفوی که خود را محصل علوم دینی معرفی کرده و محمدخورشیدی، مکانیسین، برخورد می‌کنند و به سبب اختلاف نظری که بر سر مسایل مذهبی باهم داشته‌اند، با یکدیگر طرف گفتگو قرار می‌گیرند. نخست دو تیر تپانچه شلیک می‌شود، سپس میان آنها زدو خورد صورت می‌گیرد و عده‌ای از عابران نیز مداخله می‌کنند.

شگفت آنکه در این گزارش گفته می‌شود که مأموران شهربانی

۳- تیراندازی و حمله به آقای کسروی، اطلاعات، ۸ اردیبهشت ۱۳۲۴، پیشین، ص ۱۱۵.  
 ۴- "دوگلوله پیاپی و ۹ زخم چاقو به تنم خورد"، نامه کسروی به روزنامه رهبر به تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۴، رهبر، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۴، پیشین، ص ۱۱۷.

تپانچه‌ای در دست راننده‌ای بنام افراسیاب مشاهده کرده‌اند که مدعی است آن را از دست آقای کسروی گرفته. یک تپانچه پنج‌تیر نیز زین‌العابدین درودگر به مأموران تسلیم کرده که او نیز می‌گوید آن را از دست آقای کسروی گرفته است.

سپس گزارشگر شهربانی اشاره کوتاهی به روایت کسروی از این سوءقصد می‌کند و می‌افزاید که سیدمجتبی نواب‌صفوی و محمدخورشیدی در بازجویی گفته‌اند که هنگام عبور از خیابان، مورد تعرض کسروی و همراهان او قرار گرفته‌اند و مدعی‌اند که اسلحه‌ای در دست آنان نبوده و آقای کسروی به آنان تیراندازی کرده است و عده‌ای از عابران نیز که در محل حادثه بوده‌اند شهادت می‌دهند که اسلحه در دست آقای کسروی بوده. در پایان گفته می‌شود که دادسرای تهران قرار آزادی سیدمجتبی نواب‌صفوی، محمدخورشیدی، افراسیاب راننده و دو همکار کسروی به نام‌های احسان‌الله آزادی و حسین‌یزدانیان را به قید کفالت صادر کرده و چون تا به حال کفیلی معرفی نکرده‌اند موقتاً بازداشت هستند و قضیه تحت تعقیب است. (۵)

پس از چاپ آن گزارش در روزنامه اطلاعات و اعلامیه‌ای که خود شهربانی منتشر می‌کند، کسروی نامه اعتراض‌آمیزی می‌نویسد و به تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۴ در روزنامه ایران‌ما به چاپ می‌رساند. در آن نامه کسروی ضمن اظهار تأسف از اینکه شهربانی برخلاف وظیفه خود می‌خواهد قضیه را لوث کند، می‌افزاید: شهربانی نخست می‌خواست موضوع تیرخوردن مرا یکسره از میان ببرد و به پزشکان فشار می‌آورد. چون از عهده این کار برنیامد، اکنون قضیه را بدینسان تحریف و منتشر کرده است. سپس می‌نویسد که اگر نواب‌صفوی تپانچه نداشته و بسوی من شلیک نکرده، پس این دو گلوله از کجا در تن من جا گرفته؟ در ضمن چون در اعلامیه شهربانی گفته شده بود که نواب‌صفوی در روز حادثه از مجلس ختم

---

۵- گزارش شهربانی راجع به آقای کسروی، اطلاعات، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴، پیشین، ص ۱۱۸-۱۱۷.

باز می‌گشته، کسروی می‌پرسد از چه مجلس ختمی؟ چه کسی مرده بوده؟ چه کسانی او را در مجلس ختم دیده‌اند؟ تازه اگر از مجلس ختم باز می‌گشت چرا عمامه بر سر و عبا بر دوش نداشت و سبکبار آمده بود؟ از سوی دیگر چون در اعلامیه شهربانی به گواهی کسبه محل استناد شده بود، کسروی می‌افزاید که خود آن کسبه با جانی همدست بودند و خود آنان به من حمله می‌کردند. در پایان خطاب به سرتیپ ضرابی، رئیس شهربانی، می‌گوید: شما وعده دادید که پرونده را خودتان زیر نظر بگیرید. با آن وعده گمان چنین اعلامیه‌ای نمی‌رفت. (۶)

باری، سیدمجتبی نواب‌صفوی و همدستانش بیش از سه هفته در بازداشتگاه شهربانی نمی‌مانند. ملایان و بازاریان دیندار با جمع‌آوری و پرداخت ۱۰ هزار تومان ضمانتی که دادگاه برای آزادی زندانیان تعیین کرده بود، آنان را یکی پس از دیگری آزاد می‌کنند. دوستان کسروی از عهده فراهم آوردن چنین پولی که در آن زمان پول هنگفتی بود بر نمی‌آیند و در نتیجه، احسان‌الله آزادی و حسین یزدانیان دیرزمانی در زندان می‌مانند. (۷)

پشتیبانی سرسختانه روحانیان و بازاریان متعصب از نواب‌صفوی و همدستانش نشان می‌دهد که دشمنی با کسروی بسیار جدی‌تر و هولناک‌تر از آن بوده که در آغاز گمان می‌رفت. امروز با استناد به کتاب‌ها و مقاله‌هایی که درباره نواب‌صفوی و فداییان اسلام منتشر شده بدرستی نمی‌توان گفت که چه کسانی نواب‌صفوی را به کشتن کسروی برانگیخته بودند. اما آنچه به یقین می‌توان گفت این است که وقتی آوازه کتاب "شیعیگری" کسروی (تاریخ انتشار: ۱۳۲۱ خورشیدی) به محافل دینی و حوزه‌های علمیه قم و نجف می‌رسد شور و غوغایی پدید می‌آورد. سیدمجتبی نواب‌صفوی که در آن زمان طلبة علوم دینی در نجف بوده، داوطلب گردن زدن کسروی می‌شود و از

۶- شهربانی می‌خواهد قضیه را لوٹ کند، ایران‌ما، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۴، پیشین، ص ۱۱۹-۱۱۸.

۷- به خاطر پول، ایران‌ما، ۱ خرداد ۱۳۲۴.



علمای بزرگ دین در این خصوص نظرخواهی می‌کند. همهٔ علما از احساسات پاک او قدردانی می‌کنند، اما کمک فکری مؤثر را آیت‌الله علامه شیخ‌عبدالحسین امینی به او می‌کند. در واقع، گویا این آیت‌الله بیش از دیگران نواب‌صفوی را به کشتن کسروی تشویق می‌کند و به روایتی فتوای قتل او را می‌دهد و نواب‌صفوی با در دست داشتن فتوای آیت‌الله به شتاب راهی تهران می‌شود. (۸) بنا به روایت دیگری، علامه شیخ‌عبدالحسین امینی از دادن فتوا خودداری می‌کند و نواب‌صفوی فتوای قتل کسروی را از آیت‌الله حاج‌آقا حسین قمی می‌گیرد. (۹)

باری، نواب‌صفوی پس از بیرون آمدن از زندان، هنگامی که متوجه پشتیبانی روحانیان و بخشی از بازاریان از ترور کسروی می‌شود، بی‌درنگ به فکر بنیادگذاری سازمانی فعال از داوطلبان مسلمان می‌افتد که هدفش نابودی دشمنان اسلام باشد. نخستین اعلامیه‌ای که بیرون می‌دهد، عنوان "هوالعزیز، دین و انتقام" دارد و در آن چنین آمده است: "خون فداکاران دین در جوشش است و خون تازه می‌طلبد. جانبازی برای ما شیرین است، لیک تا نستائیم نبازیم." (۱۰) امضای پای اعلامیه نیز چنین است: "نواب‌صفوی از طرف فداییان اسلام".

بدینسان، "جمعیت فداییان اسلام" پا به هستی می‌نهد و با اعلام هدف اصلی سازمان و راه رسیدن به آن فعالیت خود را آغاز می‌کند. دربارهٔ گزینش نام "فداییان اسلام" نواب صفوی گفته است: "جدم سیدالشهدا را در خواب دیدم که بازوبندی به بازویم بست و در روی آن نوشته بود: فداییان اسلام." (۱۱)

\*\*\*

۸- خاطرات رضاگل‌سرخ‌ی دربارهٔ فداییان اسلام و شیوه‌های مبارزه با رژیم، مجلهٔ یاد، سال دوم، شماره ۶، بهار ۱۳۶۶، ص ۴۴.

۹- مهدی عراقی، نگفته‌ها، تهران، ۱۳۷۰، ص ۲۲.

۱۰- محمد واحدی، تاریخچهٔ پیدایش فداییان اسلام، مجلهٔ تاریخ و فرهنگ معاصر، شماره ۲، تهران ۱۳۷۰، ص ۲۱.

۱۱- سیدحسین خوش‌نیت، سیدمجتبی نواب‌صفوی: اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت‌های او، تهران، انتشارات منشور برادری، اسفند ۱۳۶۰، ص ۲۳.

اکنون به داستان تشکیل پرونده بر ضد کسروی باز گردیم. هنگامی که بازپرس شعبه ۷ دادسرای تهران به تاریخ ۹ آبان ۱۳۲۴ از دادگاه شرع می‌خواهد که ۱۳ جلد کتاب مورد اتهام را به بازپرسی بفرستد و ذیل مطالب علامت بگذارد تا بازپرس به استناد آنها تحقیقات خود را آغاز کند، دادگاه شرع ضمن تأیید مجرم بودن متهم پاسخ می‌دهد که از نظر قانونی صلاحیت رسیدگی به کتاب‌های مورد استناد را ندارد و "ناظر شرعیات" هم هنوز معین نشده است. (۱۲)

در این میان، دشمنی با کسروی شدیدتر و سازمان‌یافته‌تر می‌شود. روز اول دی‌ماه ۱۳۲۴، در حدود چهارصد تن از ملایان جلسه‌ای در خانی‌آباد تشکیل می‌دهند و بر آن می‌شوند که به عنوان "قرآن‌سوزی" به خانه کسروی بتازند و "محاربه" کنند و خود کسروی را نیز بکشند. از این‌رو، مردم متعصب و خشکاندیش را گرد می‌آورند و شبانه با فراهم آوردن چوب و چماق و خنجر و هفت‌تیر آماده می‌شوند. فردا به خانه سیدمحمد بهبهانی، یکی از بانفوذترین شخصیت‌های دینی تهران، می‌روند و از او اجازه می‌خواهند. گویا سیدمحمد بهبهانی اجازه کشتن کسروی و غارت خانه او را نمی‌دهد. آنگاه به کلانتری ۵ و قرارگاه حکومت نظامی می‌روند و از فرماندهان نظامی می‌خواهند که کسروی را از ایران بیرون کنند. در کلانتری و حکومت نظامی به آنان پاسخ می‌دهند که کسروی در دادسرا پرونده دارد و بزودی دستگیر و محکوم خواهد شد. آنگاه به دادسرا می‌روند و مجلسی، دادستان تهران، را تهدید می‌کنند و بطور جدی خواستار توقیف و مجازات کسروی می‌شوند. دادستان تهران به علت در دست نداشتن دلیل برای بازداشت کسروی به آنان پاسخ رد می‌دهد. (۱۳). سپس در ۲۴ دی‌ماه ۱۳۲۴ در پاسخ دادگاه شرع به وزارت دادگستری می‌نویسد: "این وظیفه"

۱۲- پرونده کسروی چگونه تشکیل شد؟، پیشین، ص ۱۲۳.

۱۳- از چه وقتی قصد جان کسروی را کردند؟ مقدمات این قتل در کجا فراهم شد؟، ایران‌ما، ۲۲ اسفند ۱۳۲۴، به نقل از: قتل کسروی (چندسند)، ناصرپاکدامن، پیشین، ص ۱۲۱.

قانونی اینجانب نیست و مقتضی است وزارت دادگستری خود به ناظر شرعیات به هر طریق ممکن رجوع کند." (۱۴)

در این هنگام، بازپرس شعبه ۷ دادرای تهران بازجویی از کسروی را آغاز می‌کند. کسروی هیچگاه با ورقه قانونی به دادسرا احضار نمی‌شود، بلکه زمان بازپرسی را شفاهی به او ابلاغ می‌کنند. کسروی در بازپرسی ایراد می‌کند که اظهار نظر دادگاه شرع نسبت به ۱۳ جلد کتاب بی‌مورد است. زیرا دادگاه شرع نمی‌تواند جانشین ناظر شرعیات باشد. بعلاوه نمی‌توان آن را مجتهد جامع‌الشرایط دانست، زیرا دادسرا متهم را به استناد قانون مطبوعات تعقیب می‌کند، بویژه آنکه لاریجانی طی نامه‌ای نوشته که این رسیدگی از وظایف دادگاه شرع نیست. وانگهی، اگر به استناد نظر ناظر شرعیات و یا دادگاه شرع تصمیم گرفته می‌شود، پس بازپرسی و تشخیص در دادسرا چه معنی و نتیجه‌ای دارد؟ و اگر دادسرا متهم را به عنوان جرم جزایی تعقیب می‌کند، نظر "ناظر شرعیات" چه تأثیری در این کار می‌تواند داشته باشد؟ ایراد دوم کسروی این است که دو ماده مصوب ۱۳۰۱، پس از تصویب پیمان ملل‌متفق، دیگر اعتبار قانونی ندارد، زیرا امروز اشخاص را نمی‌توان به عنوان اظهار عقیده متهم کرد.

کسروی در بازجویی انتساب ۱۳ جلد کتاب را به خود تصدیق می‌کند و می‌گوید: "هیچگاه به ضداسلام کتابی منتشر نکرده‌ام. نبرد من با پیرایه‌هایی است که به اسلام بسته‌اند و مرا با آن پیرایه‌ها دشمنی است. دفاعی که من از اسلام و پیغمبر اسلام کرده‌ام بی‌سابقه است. اگر گناه من این باشد که در کتاب "پیرامون اسلام"، شریعت اسلام را به دو بخش صدر و پس از صدر تقسیم کرده‌ام، به این گناه اعتراف می‌کنم." سپس کسروی ایراد می‌کند که علت ندارد موضوع، خارج از نوبت رسیدگی شود. (۱۵)

بازپرس شعبه ۷ دادرای تهران در نامه‌ای با ذکر ایرادات کسروی، از دادستان کسب تکلیف می‌کند. در آن نامه ایراد آخر کسروی را بجا

۱۴- پرونده کسروی چگونه تشکیل شد؟، پیشین، ص ۱۲۳.

۱۵- همانجا.

می‌داند، اما در باره ایراد دوم متهم می‌نویسد که این ایراد بجا نیست، زیرا منشور ملل متفق نمی‌تواند ناقض قانون اساسی و سایر قوانین موضوعه باشد. دادستان تهران در پاسخ به بازپرس می‌نویسد: "از شرحی که نوشته بودید مقصود شما معلوم نیست. امر کیفری به آن شعبه رجوع شده و تکلیف قانونی بازپرس معلوم است." (۱۶)

بدینسان بازپرس، خارج از نوبت مشغول رسیدگی به پرونده می‌شود. اما چنانکه پیشتر گفتیم، کسروی را هرگز با اوراق قانونی به دادسرا احضار نمی‌کند، بلکه زمان بازپرسی را شفاهی به آگاهی او می‌رساند.

سرانجام، کسروی در روز ۱۱ اسفند ماه ۱۳۲۴ به عنوان تأمین مبلغ ده‌هزار تومان، کفیل معرفی می‌کند و قرار بر این می‌شود که روز ۱۳ اسفند ۱۳۲۴ برای آخرین دفاع حاضر شود. اما در آن تاریخ کسروی پس از حضور در دادسرا می‌گوید: "چون تحت معالجه هستم مدتی مهلت می‌خواهم و می‌توانم دوشنبه دیگر که ۲۰ اسفند باشد حاضر شوم." (۱۷)

چند روز بعد، شب جمعه، ۱۷ اسفند ۱۳۲۴، در محله‌های گوناگون شهر تهران مانند آبشار، چاله میدان، خانی‌آباد، باغ فردوس به دعوت "انجمن اسلامی مبارزه با بی‌دینی"، به ریاست ملاعباس اسلامی، گردهمایی‌هایی با حضور مردم محل و بازاریان متعصب برپا می‌شود. اعضای جمعیت نوبنیاد "فداییان اسلام" نیز جزو سازمان‌دهندگانند، اما هویت خود را آشکار نمی‌کنند. در آن شب ملایان و دینداران متعصب به دستاویز کتاب "شیعیگری" کسروی دست به تحریک مردم می‌زنند. به گزارش یکی از حاضران، همه این محافل با یکدیگر رابطه داشتند و کار خود را هماهنگ پیش می‌بردند. سپس چندتن افسر ژاندارمری و دو سه تن از اهل بازار داوطلب ترور کسروی می‌شوند. همین کسان روز جمعه به منزل کسروی که

۱۶- همانجا.

۱۷- همانجا، ص ۱۲۴.

کلوب جمعیت آزادگان (۱۸) نیز در آنجاست، می‌روند اما خود را معرفی نمی‌کنند. چه بسا همان روز قصد جان او را داشتند ولی موفق نمی‌شوند. (۱۹)

صبح روزی که قرار بود کسروی برای بازپرسی نهایی در شعبه ۷ بازپرسی حاضر شود، هم اینان با لباس مبدل و در هیئت گدایان جلو در دادگستری کشیک می‌دهند و منتظر ورود کسروی می‌شوند. در همین هنگام، شکایت‌نامه‌ای با امضای دو هزارتن از بازاریان به دست بلیغ، بازپرس شعبه ۷، می‌رسد که در آن دستگیری فوری کسروی را درخواست کرده بودند.

\*\*\*

حدود ساعت یازده صبح روز دوشنبه، ۲۰ اسفندماه ۱۳۲۴، کسروی همراه منشی‌اش، حدادپور، به دادگستری می‌رود و در اتاق شعبه ۷ بازپرسی روی صندلی مقابل در ورودی می‌نشیند. اما پیش از آنکه آخرین دفاع خود را آغاز کند، ناگهان سه نفر وارد اتاق می‌شوند. یکی از آنان با کارد به کسروی حمله می‌کند و چند ضربه پیاپی به سر و صورت او وارد می‌آورد. اندکی بعد، دو افسر ارتش وارد اتاق می‌شوند و با هفت‌تیر به طرف کسروی شلیک می‌کنند. بازپرس و چند تن دیگر که در آن لحظه در "دایره بازپرسی" بودند، فرار می‌کنند. منشی بازپرس بیهوش می‌شود. هنگامی که علی محمد امامی آخرین ضربه‌های کارد را به تن کسروی فرود می‌آورد، برادر کوچک او، حسین، جلو در اتاق بازپرسی دیده‌بانی می‌کند. مأموران امنیتی دادگستری با شنیدن صدای تیر شتابان به طرف اتاق بازپرسی می‌روند، اما دو افسر ارتش، هفت‌تیر بدست آنان را بازمی‌گردانند. حدادپور، منشی کسروی، که تا آن لحظه در سالن پهلوی اتاق بازپرسی به انتظار کسروی نشسته بود، با شنیدن سر و صدا بیرون می‌آید و بر آن می‌شود که

---

۱۸- پس از شهریور ۲۰ کسروی با استفاده از اوضاع و احوال مساعد آن زمان، جمعیتی بنام "با همد آزادگان" بنیاد گذاشت که روزنامه "پرچم" سخنگوی آن بود.  
۱۹- از چه وقتی قصد جان کسروی را کردند؟...، پیشین، ص ۱۲۱.

بی‌اجازه وارد اتاق بازپرسی شود. اما همین که پا به اتاق می‌گذارد، حسین امامی از پشت سر به او حمله می‌کند و با پنج ضربهٔ پیاپی کارد او را از پای درمی‌آورد. با این حال، حدادپور پیش از مرگ فرصت می‌یابد تا با هفت‌تیری که همراه خود داشت، دو گلوله به طرف قاتلان شلیک کند که یکی از آنها به پای علی‌محمد امامی می‌خورد و دیگری به دست چپ حسین امامی. پس از چند دقیقه قاتلان زخمی همراه همدست دیگرشان، علی فدایی، از اتاق بازپرسی بیرون می‌آیند و در حالی که کاردهای خون‌آلود خود را به هوا بلند کرده بودند و داد می‌زدند: "یا علی، یا محمد، الله‌اکبر" از راهروهای کاخ دادگستری و از جلو افسران ارتش و شهربانی و سربازان محافظ زندانیان و چند پاسبان کاخ که در راهروها بودند، می‌گذرند و از کاخ بیرون می‌روند. دو افسر ارتش در کاخ دادگستری ناپدید می‌شوند. اما غیرنظامیان که به گفتهٔ شاهدان سه تن بیش نبودند، پس از بیرون آمدن از دادگستری به طرف گلوبندک می‌روند و در نزدیکی محل سابق پارکۀ بدایت (دادسرا) سوار درشکه می‌شوند و به طرف شمال خیابان خیام بازمی‌گردند. در حوالی کاخ دادگستری دو سه نفر دیگر نیز به آنان می‌پیوندند و سوار همان درشکه می‌شوند و با اطمینان خاطر، در حالی که درشکه با سرعت عادی حرکت می‌کرد، از آنجا دور می‌شوند. (۲۰)

به گزارش یکی از روزنامه‌نگاران "ایران ما" - که یک ربع ساعت پس از حادثه به دادگستری می‌رسد و با شنیدن خبر تیراندازی و قتل، از میان جمعیت انبوه راهروی طبقه اول کاخ دادگستری خود را به اتاق شعبهٔ ۷ بازپرسی می‌رساند - در آن لحظه چند مأمور جلو در اتاق ایستاده بودند و از ورود مردم به اتاق جلوگیری می‌کردند. تنی چند از کارمندان بلندپایهٔ دادگستری همراه بازپرس و پزشکان قانونی و دو تن پیشخدمت و یک سرگرد ارتش در اتاق بودند. در داخل اتاق، سمت راست در ورودی جسد

---

۲۰- هرمز، کسروی را در دادگستری کشتند. قاتلین او خیلی خونسرد سوار درشکه شدند و رفتند ولی بعد دستگیر شدند، ایران‌ما، ۲۱ اسفند ۱۳۲۴، به نقل از: قتل کسروی (چندسند)، پیشین، ص ۱۲۴.

خونین حدادپور افتاده بود و در فاصله میان دیوار و میز بازپرسی، کسروی به پهلوی چپ غلتیده بود. کف اتاق پُر از خون بود و هفت‌تیر خون‌آلودی روی جسد کسروی دیده می‌شد. از وضع قرار گرفتن جسد و صندلی برگشته می‌شد فهمید که قاتلان کسروی هنگامی که او روی صندلی نشسته بوده حمله می‌کنند و کسروی برای رهایی از خطر گلوله و کارد می‌خواهد خود را در پناه میز بازپرسی قرار دهد. اما به سبب تنگی فاصله میز با دیوار و برخورد گلوله، مجالی برای فرار نمی‌یابد و از جا برنخاسته به زمین می‌غلتد.

به گفته روزنامه‌نگار مزبور، اندکی بعد به دستور پزشکان قانونی، هر دو جسد را لخت می‌کنند. چهارپنج زخم کاری به پشت و پهلو و سینه و سر و مغز حدادپور زده بودند که یکی از زخم‌ها شکافی به درازای ۸ سانتی‌متر و پهنای ۵ سانتی‌متر ایجاد کرده بود. بدن کسروی پُر از زخم گلوله و کارد بود. روی‌هم‌رفته ۲۸ زخم عمیق خورده بود. روده‌ها از شکاف‌های ایجاد شده در سمت جلو و راست و پایین شکم بیرون ریخته بود و گوشت‌های قسمتی از صورت و بدن آویزان بود. هنگامی که لباس‌های کسروی را می‌کنند، پیشخدمت از جیب بغل او یک قبضه هفت‌تیر درمی‌آورد و معلوم می‌شود که کسروی برای دفاع از خودش نتوانسته از آن استفاده کند.

سپس گزارشگر می‌نویسد: هنوز هیچ بازپرسی برای کشف این جرم تعیین نشده بود و برای معاینه جنازه‌ها و وضع محل که از نظر قانونی باید با حضور بازپرس و کمک پزشک انجام گیرد، فقط به حضور پزشک قانونی بسنده کرده بودند. آنگاه جمله‌ای از قزل‌ایاغ، پزشک قانونی، نقل می‌کند که گفته بود: "عجب... معلوم می‌شود اینها فرصت زیادی برای ارتکاب قتل و وارد کردن این ضربات دقیق و مهلک داشته‌اند."

گزارشگر سخنانی از بازپرس را نیز نقل می‌کند که به دادیار گفته بود: "من بیرون رفتم تا آقای دادستان را خبر کنم." و پس از چند لحظه تأمل ادامه داده بود: "من چند بار به دادسرا گفتم که باید قرار توقیف

کسروی را صادر کرد تا رضایت شکایت‌کنندگان فراهم شود، ولی دادسرا با این تقاضا موافقت نکرد (... من می‌خواستم قبل از معاینهٔ نعش‌ها از آنها عکسبرداری کنم ولی با درخواست من موافقت نشد." (۲۱)

در ساعت ۱۲ ظهر روزنامه‌نگار مزبور، هنگامی که قصد داشته از دادگستری بیرون رود شاهد وحشت و اضطراب کارمندان و مراجعه‌کنندگان بوده است، خاصه آنکه برخی از حاضران می‌گفته‌اند: شاید بعضی از قاتلان یا دستیارانشان هنوز از کاخ بیرون نرفته و در میان جمعیت باشند.

در ساعت دوازده‌ونیم دسته‌ای پاسبان به کاخ دادگستری می‌آیند و انتظامات را در دست می‌گیرند. در این هنگام ورود و خروج ممنوع می‌شود. سپس، همسر و دختر و پسر کسروی از راه می‌رسند و شیون و فریاد می‌کنند. بازماندگان کسروی هنگام بیرون آمدن مجلسی، دادستان تهران، از کاخ دادگستری، به او حمله می‌کنند و او پس از خوردن یک مشت، خود را از دست آنان نجات می‌دهد. (۲۲)

\*\*\*

اکنون ببینیم قاتلان، پس از بیرون آمدن از دادگستری به کجا می‌روند و چه می‌کنند؟

آنان برای پانسمان زخم‌هایشان یکراست به بیمارستان سینا می‌روند. به گزارش یکی از کارکنان بیمارستان، در ساعت یازده‌ونیم صبح دوشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۲۴، هر سه تن وارد بیمارستان می‌شوند. دو برادر زخمی، با حالتی خشمگین و بی‌هیچ ترسی گستاخانه از پزشکان می‌خواهند که زخم‌هایشان را پانسمان کنند. برادر کوچک دست‌های خون‌آلود خود را به دکتر و دانشجویانی که در اتاق عمل بودند، نشان می‌دهد و می‌گوید: "این خون، خونی است حلال و دشت کربلا چنین خونی به خود ندیده است."

به دستور پزشک، نخست بازوی برادر کوچک را می‌بندند تا از

۲۱- همانجا، ص ۱۲۵.

۲۲- همانجا، ص ۱۲۶.



خونریزی جلوگیری شود، سپس عضلات و پوست دست او را بخیه می‌زنند. برادر بزرگ را روی تخت می‌خوابانند و از جای تیر در ران او رادیوسکوپ می‌کنند. در عکس، تیر در ران قاتل دیده می‌شود و قاتل تقاضا می‌کند که او را به بیمارستان نجمیه منتقل کنند. دکتر موافقت می‌کند. هنگامی که با برانکارد از اتاق عمل بیرونش می‌بردند به دکتر می‌گوید: "آقای دکتر به جدم قسم دیشب حضرت عباس را به خواب دیدم و او اجازه داد که اقدام کنم." (۲۳)

در ساعت یک‌ونیم بعداز ظهر، شخص ناشناسی به کلانتری تلفن می‌کند و به آگاهی بهرامی، کلانتر محل، می‌رساند که دو تن زخمی به بیمارستان سینا آمده‌اند و درخواست پانسمان زخم‌هاشان را می‌کنند و به نظر می‌رسد از قاتلان کسروی باشند.

بهرامی بی‌درنگ گاراگاهی روانه بیمارستان سینا می‌کند و سپس خود نیز به آنجا می‌رود. در بیمارستان سینا می‌بیند که زخمیان را به درخواست خودشان به بیمارستان نجمیه برده‌اند. پس راهی آن بیمارستان می‌شود و یکراست به سراغ زخمیان می‌رود. هنگامی که به در اتاق آنان می‌رسد، علی فدایی از ورود او به اتاق جلوگیری می‌کند. سرانجام وارد اتاق می‌شود. دو برادر، هر کدام روی تختخوابی دراز کشیده بودند. هنگامی که بهرامی از آنان می‌پرسد که چرا زخمی شده‌اند، پاسخ می‌دهند: از جلو کاخ دادگستری می‌گذشتیم، تیر هوایی به ما خورد.

در این میان نیروی کمکی و مأموران انتظامی به بیمارستان نجمیه می‌رسند. بهرامی دستور می‌دهد علی فدایی را دستگیر کنند و جیب‌های هر سه نفر را بگردند. در جیب علی فدایی اعلامیه معروف نواب صفوی را که پس از نخستین سوءقصد به جان کسروی نوشته و پراکنده بود، کشف می‌کنند. سپس بهرامی دستور می‌دهد که زخمیان را به بیمارستان شهربانی منتقل کنند. هنگام بیرون آمدن از بیمارستان نجمیه، یکی از برادران امامی

---

۲۳- قاتلین کسروی در بیمارستان، ایران‌ما، ۲۱ اسفند ۱۳۲۴، به نقل از: قتل کسروی (چندسند)، ناصر پاکدامن، پیشین، ص ۱۲۶.

فریاد می‌زند: "بروید به آقای سیدمحمد بهبهانی خبر بدهید که ما کار خود را کردیم."

باری، ساعت سه و نیم بعد از ظهر، قاتلان را با آمبولانس به بیمارستان شهربانی منتقل می‌کنند. در شهربانی هر دو برادر به ارتکاب قتل اعتراف می‌کنند و می‌گویند که روز جمعه ۱۷ اسفند به منزل کسروی رفته بودند، زیرا در آنجا جلسهٔ سخنرانی بوده و آنان می‌توانسته‌اند آزادانه وارد منزل شوند. شب روز بعد نیز در منزل حاج اسماعیل نامی جلسهٔ قرآن‌خوانی داشته‌اند و در همانجا به اتفاق رفقاییشان که ده نفر بوده‌اند تصمیم به قتل کسروی گرفته‌اند. (۲۴)

اکنون ببینیم دادگستری و شهربانی دربارهٔ این قتل چه تصمیمی می‌گیرند و با قاتلان چگونه رفتار می‌کنند؟

وزارت دادگستری از همان آغاز، رسیدگی به قتل کسروی و حدادپور را به دادرسی حکومت نظامی واگذار می‌کند. دادستان نظامی از بازسپردن اجساد به دوستان و پیروان کسروی سر باز می‌زند و هردو جسد را تا یک‌ربع به ساعت ۱۱ شب در کاخ دادگستری نگاه می‌دارد. در این ساعت مأموران شهربانی، جنازه‌ها را به گورستان ظهیرالدوله در شمیران می‌برند و در همانجا دفن می‌کنند.

روز بعد، شهربانی اعلامیه‌ای می‌دهد و در آن، ضمن پذیرش این حقیقت که قاتلان کسروی و حدادپور، برادران امامی، دو بازاری جوان شهر اصفهان‌اند، شرکت نظامیان را در قتل به‌کل انکار می‌کند. افزون بر این، در اعلامیه گفته می‌شود که تیراندازی را فقط حدادپور کرده است و گلوله‌هایی که به ران علی‌محمد امامی و دست چپ حسین امامی و سینهٔ کسروی و شواژسانترال اتاق بازپرسی خورده، همه را حدادپور شلیک کرده

---

۲۴. قاتلین کسروی و حدادپور را چگونه دستگیر کردند؟ اعلامیه نواب‌صفوی. اعترافات قاتلین، شهربانی دربارهٔ قتل کسروی اظهار عقیده می‌کند! ایران‌ما، ۲۲ اسفند ۱۳۲۴، به نقل از: قتل کسروی (چند سند)، پیشین، ص ۱۲۸-۱۲۷.

است. (۲۵)

مضمون گزارش، انکار آشکار سخنان گواهان ماجرا از جمله بلیغ، بازپرس شعبه ۷، در روز قتل است. وانگهی، چگونه می‌توان بدون کالبدشکافی جسد و درآوردن گلوله از تن مقتول و آزمایش آن با چنین قطعیتی اظهارنظر کرد؟ پیداست که شهربانی این اطلاعیه را با موافقت دادسرای نظامی داده است. از سوی دیگر، حال که دستگیرشدگان اعتراف به قتل کرده‌اند، چرا در اطلاعیه اشاره‌ای به روایت آنان از نحوه قتل نشده است؟ آنان در زندان نیز به این قتل می‌بالیدند و آن را خدمتی به خدا و اسلام می‌شمردند. (۲۶)

برای آنکه بدانیم دادسرای حکومت نظامی تا چه اندازه در تحریف حقیقت ماجرای قتل دست داشته، نگاهی می‌اندازیم به نامه سرگشاده کسروی به وزیر دادگستری که به تاریخ ۸ اسفند ۱۳۲۴ یعنی درست ۱۲ روز پیش از کشته‌شدنش در روزنامه "ایران ما" زیر عنوان "انکیزیسیون در قرن بیستم" چاپ شده است.

در این نامه، کسروی نخست به داستان پرونده‌ای که بر ضد او در دادسرا تشکیل شده بود می‌پردازد و می‌نویسد: اساس آن پرونده را آقای محسن‌صدر (صدرالاشرف) در زمان وزارت دادگستری خود گذارده بود ولی چون صورت قانونی نداشت جریان پیدا نمی‌کرد. تا اخیراً آقای صدر نخست‌وزیر گردید و چون برای هریک از مخالفانش نقشه‌هایی کشید، برای من هم این نقشه را کشید که با اعمال زور و نیرو صورتی برای آن پرونده پدید آورد. با این حال پرونده در جریان عادی خود بود و ما ایرادی نداشتیم تا دو ماه پیش دسیسه دیگری به کار رفته و باعث شده که حالا پرونده خارج از نوبت و به صورت "فرس ماژور" جریان پیدا کند.

کسروی سپس اشاره‌ای به رفتار دشمنانه سرتیپ اعتماد مقدم، فرماندار نظامی تهران، با خود می‌کند و درباره او می‌نویسد: در سال

۲۵- همانجا، ص ۱۲۸.

۲۶- محمد واحدی، پیشین، ص ۲۷.

۱۳۲۱ که رییس شهربانی بود درصدد کینه‌جویی برآمد و دسیسه‌ای چید که با دخالت آقای قوام، نخست‌وزیر وقت، برطرف گردید. از این‌رو امسال که فرماندار نظامی شد از سوی او بیمناک بودم، تا چند روز به آخر آذرماه مانده، جمعیت ما (باهماد آزادگان) آگاه گردید که بمناسبت نزدیکی یکم دی‌ماه مخالفان ما در صدد احداث فتنه می‌باشند و یک آگهی سرپا تهمت و دروغ تهیه کرده و برای تحریک مردم بهتان‌هایی- از سوزاندن قرآن و مانند آن- نگاشته‌اند و می‌خواهند با نشر آن مردم را وادارند که بشورند و به خانه‌ها ما بریزند. (۲۷)

کسروی این موضوع را به آگاهی فرماندار نظامی می‌رساند و از او می‌خواهد که از نشر آن آگهی جلوگیری کند. ولی فرماندار نه تنها جلوگیری نمی‌کند بلکه آشکارا دیده می‌شود که خود با بدخواهان کسروی ارتباط دارد و آنان را به احداث فتنه تشویق می‌کند. به نوشته کسروی: با دستور فرماندار نظامی بوده که کلانتری ۸ در بازار، مرکز این گونه انتشارات گشته بود و دیده شد که از آغاز دی‌ماه هرچند روز یکبار این آگهی‌ها را نشر می‌کنند و تهمت‌های عجیبی در آنها می‌گنجانند. (۲۸)

کسروی این‌بار به شهربانی مراجعه می‌کند ولی در آنجا پی‌می‌برد که شهربانی نیز زیر نفوذ فرماندار نظامی است و کاری نخواهد کرد. شگفت آنکه فرماندار نظامی در همان روزها به کلانتری دستور می‌دهد مأمورانی به در خانه کسروی بگذارد تا کارکنان و حتی خدمتکاران جمعیت آزادگان را به خانه راه ندهند. پیداست که فرماندار با این کار می‌خواست کسی در خانه کسروی نباشد تا جلو تاراج و کشتار را بگیرد.

کسروی در ادامه گفتار خویش می‌نویسد: ولی خوشبختانه با همه این آگهی‌ها مردم به شورش برنخاستند و نتیجه‌ای بدست مخالفان نیامد. این بار نقشه را عوض کرده و حمله به خانه ما و تاراج و کشتار در آن را جزو

۲۷- نامه آقای کسروی: به نظر وزیر دادگستری برسد، ایران‌ما، ۸ اسفند ۱۳۲۴، به نقل از: قتل کسروی (چند سند)، ناصر پاکدامن، پیشین، ص ۱۱۹-۱۲۰.  
۲۸- همانجا، ص ۱۲۰.

اعمال "عزای ملی" گردانیدند... ولی چون آن نیز سر نگرفت، این بار دسیسه دیگری چیده‌اند و کلانتری بازار گزارش داده که مردم در هیجانند و می‌خواهند بازار را ببندند و رییس کلانتری آنان را ساکت کرده و گفته است که کسروی پرونده‌ای در دادسرا دارد و محکوم خواهد شد. اکنون همین گزارش را عنوان کرده‌اند و با آب‌وتاب ساختگی به جریان انداخته‌اند و در کابینه آقای حکیمی تصمیم گرفته شده که پرونده را با "فُرس ماژور" به جریان اندازند و البته باید این ماجرا با محکومیت من خاتمه یابد. البته دانسته نیست که جناب آقای سپهبدی، وزیر دادگستری، با آن "فُرس ماژور" تا چه اندازه موافق است. (۲۹)

همچنانکه می‌بینیم کسروی خود نیک می‌دانسته که زمامداران دولت وقت از هیچ کوششی برای از میان برداشتن او باز نمی‌ایستند.

باری، پس از زندانی شدن برادران امامی و علی فدایی، نواب‌صفوی (شاید برای گریز از خطر دستگیری) به مشهد می‌رود و در آنجا می‌کوشد تا محافل دینی را برای آزاد کردن قاتلان کسروی بسیج کند. در همین هنگام، "جمعیت فداییان اسلام"، اعلامیه‌ای می‌پراکند و در آن، از روز قتل کسروی به عنوان "جشن دیگری در تاریخ مسلمانان" یاد می‌کند (۳۰). نواب‌صفوی از مشهد آزدانه روانه نجف می‌شود و در آنجا از علما درخواست می‌کند که دولت را زیر فشار بگذارند تا هرچه زودتر زندانیان را آزاد کند. در تهران نیز کارزار تبلیغاتی گسترده‌ای برای آزادی قاتلان آغاز می‌شود. بازاریان متعصب و روحانیان با فرستادن تلگراف‌های پیاپی، از زمامداران دولت می‌خواهند که قاتلان را آزاد کنند. به پیشنهاد چندتن از قضات دادگستری، شماری از اعضای "جمعیت فداییان اسلام" به دادگستری می‌روند و هر یکی خود را به عنوان قاتل کسروی یا همدست قاتلان معرفی می‌کنند تا با شریک شدن در جرم زندانیان از شدت محکومیت آنان

۲۹- همانجا، ص ۱۲۰.

۳۰- محمد واحدی‌پیشین، ص ۲۹.

بکاهند. (۳۱) از سوی دیگر، بازاریان با جمع‌آوری پول، شخصی بنام میرزا عباس رفیعی را مأمور پرداخت هزینهٔ مراغه می‌کنند. (۳۲)  
 سرانجام پس از هشت‌ماه، دادگاه نظامی تهران، قاتلان کسروی را به قید ضمانت آزاد می‌کند.

\*\*\*

قتل کسروی و حدادپور و آزادی قاتلانشان اصولاً می‌بایست واکنشی جدی و گسترده، دست‌کم در میان روشنفکران و اهل قلم جامعهٔ آن روز ایران برانگیزد. اما چندانکه باید بانگ اعتراضی از این میانه برنخاست. احزاب سیاسی و بطور کلی اهل سیاست درگیر مسائل سیاسی روز، بویژه مسألهٔ آذربایجان و حضور ارتش شوروی در آن سرزمین بودند و شاید از همین‌رو بود که ماجرای قتل کسروی و آزادی قاتلان او، بازتاب چندانی در روزنامه‌ها و مجله‌های آن روزگار نیافت. گذشته از این، بی‌گمان انتقادهای تُند کسروی از سنت فکری و فرهنگی ایران، بویژه بخش مهمی از شعر و ادب فارسی در سکوت روشنفکران بی‌تأثیر نبوده است. زیرا آبخور فکری و سرچشمهٔ الهام بسیاری از روشنفکران و ادیبان ایرانی در آن روزگار، چنانکه از فرآورده‌های فکری و فرهنگی آنان پیداست، در اصل، همین سنت فکری و همین میراث ادبی بود. بنابراین، به سبب اُنس و الفتی که با آثار کلاسیک ادب فارسی داشتند، انتقادهای کسروی را از این آثار بر نمی‌تافتند و هنوز هم بر وی نبخشوده‌اند. با این‌حال، نباید فراموش کرد که در میان روشنفکران آن روزگار، پاکدلانی هم حتی به رغم مخالفتشان با اندیشه‌های کسروی، از این قتل هولناک تکان خوردند و نضرت و بی‌زاری خود را از قاتلان و یاری‌دهندگانشان آشکار ساختند. اما این واکنش‌های پراکنده، هرچند دلیرانه و پاکدلانه بود نتوانست وجدان جامعهٔ ایران را متوجه اهمیت تاریخی این قتل بکند. در آن زمان، نه اهل قلم و نه اهل سیاست، معنای تاریخی این رویداد هولناک را نضمیدند و به اهمیت دفاع از اصل آزادی

۳۱- مهدی‌عراقی، پیشین، ص ۲۸.

۳۲- محمد واحدی، پیشین، ص ۲۶.

عقیده و بیان پی نبردند. ملاحظات سیاسی، منافع گروهی، کینه‌های شخصی، پسندهای ادبی، عادت‌های ذهنی...، همگی دست به دست هم دادند و راه را بر روشن‌بینی تاریخی بستند. از آن پس، دیگر کمتر کسی از قتل کسروی سخنی به میان آورد. گویی جامعهٔ روشنفکری ایران آگاهانه کوشید تا این قتل را به فراموشی سپارد.